

مقدمه بر تجدید انتشار این اثر،

چاپ مسکو، ۱۹۱۹

ماهیت انقلاب روسیه مسأله اساسی ای بود که گرایش های ایدئولوژیکی و سازمان های سیاسی گوناگون جنبش انقلابی روسیه خود را در رابطه با آن گروه بندی کردند. این مسأله از زمانی که حوادث ماهیتی عملی به آن بخشیدند حتی در خود جنبش سوسیال دموکراتیک هم اختلافات عمیقی را موجب گشت. از سال ۱۹۰۴ به بعد، این اختلافات شکل دو گرایش اساسی، منشویزم و بلشویزم، به خود گرفت. دیدگاه منشویکی چنین بود که انقلاب ما انقلابی بورژوا خواهد بود، یعنی که نتیجه ی طبیعی انقلاب انتقال قدرت به بورژوازی و ایجاد شرایط برای پارلمانتاریزم بورژوائی خواهد بود. دیدگاه بلشویزم، اگر چه اجتناب ناپذیری ماهیت بورژوائی انقلاب آینده را می پذیرفت، برقراری جمهوری دموکراتیک از طریق دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان را تکلیف انقلاب قرار می داد.

تحلیل اجتماعی منشویک ها بسیار سطحی بود و طبق روش معمول بی فرهنگان "تحصیل کرده" اساساً به تشابهات تاریخی ناهنجاری خلاصه می شد. نه این واقعیت که انکشاف سرمایه داری روسیه در هر دو قطب خود تضادهای فوق العاده ای به وجود آورده، نقش دموکراسی بورژوائی را به نقش ناچیزی تقلیل داده بود، و نه تجربه ی وقایع بعدی، هیچ کدام منشویک ها را از جستجویی خستگی ناپذیر به منظور یافتن دموکراسی

"حقیقی" و "واقعی" که خود را در رأس "ملت" جای دهد و شرایط پارلمانی و حتی المقذور دموکراتیک برای انکشاف کاپیتالیستی ایجاد نماید، باز نداشت. منشویک ها همیشه و همه جا در جستجوی علانم پیدایش دموکراسی بورژوائی بودند و آن جا که نمی یافتند، اختراعش می کردند. در عین حال که به نیروهای پرولتاریا و چشم انداز مبارزات وی کم بها می دادند، در اهمیت هر اعلامیه و هر نشانه ی "دموکراتیک" غلو می کردند. به منظور تضمین ماهیت "به حق" بورژوائی انقلاب روسیه که گویا قوانین تاریخ ایجاب می کرد، چنان متعصبانه در پی یافتن این دموکراسی بورژوائی رهبری کننده بودند که در طی خود انقلاب، زمانی که نشانی از دموکراسی بورژوائی رهبری کننده نبود، منشویک ها خود اجرای وظایف آن را، کم و بیش با موفقیت، به عهده گرفتند.

دموکراسی خرده بورژوائی، بدون هیچ گونه ایدئولوژی سوسیالیستی، بدون هیچ گونه تدارک طبقاتی مارکسیستی، بدیهی ست جز این گونه که منشویک ها در نقش حزب "رهبر" انقلاب فوریه عمل کردند، نمی توانست تحت شرایط انقلاب روسیه عمل کند. فقدان هرگونه پایه اجتماعی استواری برای دموکراسی بورژوائی بر خود منشویک ها نیز اثر گذاشت، چنان که به زودی نقش شان به پایان رسید و در ماه هشتم انقلاب مبارزه ی طبقاتی آنان را به کنار انداخت.

برعکس، در بلشویزم به هیچ وجه ذره ای ایمان به قدرت و قوه ی دموکراسی بورژوائی انقلابی در روسیه رخنه پیدا نکرد. از همان بدو امر، اهمیت تعیین کننده ی طبقه ی کارگر را در انقلاب آینده تشخیص داد، ولی از نظر برنامه ی خود انقلاب، بلشویک ها مقدمتاً آن را به منافع میلیون ها

دهقانی که بدون آنان یا بر علیه آنان پرولتاریا نمی توانست انقلاب را به سرانجام برساند، محدود ساختند. پذیرش (در آن زمان) ماهیت بورژوا-دموکراتیک انقلاب توسط آنان از این جا ناشی می شود.

این نویسنده، در آن دوره، از نظر برآورد نیروهای داخلی انقلاب و چشم اندازهای آن، به هیچ یک از دو گرایش اصلی جنبش کارگری روسیه تعلق نداشت. دیدگاهی را که وی در آن زمان طرف دار آن بود می توان چنین خلاصه کرد: انقلاب، که از لحاظ تکالیف اولیه ی آن به مثابه ی انقلابی بورژوائی آغاز می گردد، به سرعت موجب تصادم های طبقاتی نیرومندی خواهد گشت و کسب پیروزی نهائی فقط از طریق انتقال قدرت به پرولتاریا یعنی تنها طبقه ای که قادر است در رأس توده های ستمدیده جای گیرد، میسر است. پرولتاریا پس از رسیدن به قدرت، نه تنها نخواهد خواست بلکه نخواهد توانست که خود را به برنامه ای بورژوا- دموکراتیک محدود سازد. وی تنها در صورتی می تواند انقلاب روسیه را به اتمام برساند که این انقلاب به انقلاب پرولتاریای اروپا تبدیل شود. در آن صورت، از برنامه ی بورژوا- دموکراتیک انقلاب، هم راه با محدودیات ملی آن، پیش تر رفته، تسلط سیاسی موقت طبقه ی کارگر روسیه به دیکتاتوری سوسیالیستی طویل المدتی تحول خواهد یافت. ولی چنان چه اروپا به جنبش در نیاید، ضدانقلاب بورژوائی حکومت توده های زحمت کش را در روسیه تحمل نخواهد کرد و کشور را به عقب سوق خواهد داد. بسیار عقب تر از یک جمهوری دموکراتیک کارگران و دهقانان. بنابر این، پرولتاریا پس از تسخیر قدرت، نمی تواند در محدوده ی بورژوا- دموکراسی باقی به ماند. می باید تاکتیک های انقلاب مداوم را اتخاذ کند، یعنی حصار ما بین برنامه ی حداقل و حداکثر سوسیال دموکراسی را

در هم شکنند و اصلاحات اجتماعی بیش از پیش رادیکال در پیش گیرد و حمایت فوری و مستقیم را در انقلاب اروپای غربی جستجو کند. این موضعی است که در اثری که نخستین بار به سال های ۱۹۰۶ - ۱۹۰۴ نوشته شد و اکنون تجدید چاپ می شود پرورده و استدلال شده بود.

نویسنده علی رغم اتخاذ موضع انقلاب مداوم به مدت ۱۵ سال، در برآورد خود از جناح های مجادل در جنبش سوسیال دموکراتیک مرتکب اشتباه گردید. از آن جا که نقطه ی شروع هر دو موضع انقلاب بورژوائی بود، نویسنده بر این عقیده بود که اختلافات موجود بین آنان آن چنان عمیق نخواهد شد که انشعابی را توجیه کند. در عین حال وی امیدوار بود که مسیر بعدی حوادث از یک طرف ضعف و بی اهمیتی بورژوا-دموکراسی روسیه، و از طرف دیگر غیرممکن بودن عینی محدود ساختن پرولتاریا به برنامه ی دموکراتیک را به روشنی ثابت خواهد کرد. او می پنداشت که این هرگونه زمینه را برای اختلافات جناحی از میان بر خواهد داشت.

نویسنده، که در دوره ی مهاجرتش خارج از هر دو جناح مانده بود، این وضعیت بسیار مهم را کاملاً درک نکرد که در واقع به موازات خطوط اختلاف بین بلشویک ها و منشویک ها، در یک سمت انقلابیونی انعطاف ناپذیر، و در سمت دیگر عناصری که بیش از پیش فرصت طلب و سازش کار می گشتند، در حال گروه بندی بودند. هنگامی که انقلاب ۱۹۱۷ آغاز شد حزب بلشویک سازمان نیرومند متمرکزی بود که بهترین عناصر کارگران پیشرو و روشن فکران انقلابی را در خود متحد ساخته بود و- پس از چندی مبارزه داخلی- به صراحت تاکتیک هائی اتخاذ کرد که، در هم آهنگی کامل با تمامی اوضاع بین المللی و روابط طبقاتی در روسیه، و در جهت دیکتاتوری

سوسیالیستی طبقه ی کارگر بود جناح منشویک هم، هم چنان که قبلاً گفتم، تا آن موقع درست به حدّ به عهده گرفتن وظایف بورژوا-دموکراسی بالغ شده بود.

خواست نویسنده از ارائه تجدید چاپ این کتاب در این زمان نه تنها توضیح اصول تنوریکی است که وصلت سرنوشت وی و رفقای دیگر را، که سالیان چندی خارج از حزب بلشویک مانده بودند، با سرنوشت آن حزب در آغاز سال ۱۹۱۷ ممکن ساخت (یک چنین توضیح شخصی دلیل کافی برای تجدید چاپ کتاب نمی بود)، بلکه در عین حال یادآوری تحلیل اجتماعی-تاریخی نیروهای محرکه انقلاب روس است که مدت هاپیش از آن که دیکتاتوری پرولتاریا واقعی انجام شده گردد این نتیجه از آن مشتق می شد که تسخیر قدرت سیاسی به دست طبقه ی کارگر می تواند و می باید تکلیف انقلاب روسیه باشد. این که اکنون برای ما میسر است این جزوه را که به سال ۱۹۰۶ نوشته و خطوط اساسی آن به سال ۱۹۰۴ هم طرح ریزی شده بود، بدون تغییر تجدید چاپ کنیم، دلیل بسنده ای است بر این که تنوری مارکسیستی نه حامی جانشینان منشویکی بورژوا-دموکراسی، بلکه پشتیبان حزبی است که در واقعیت دیکتاتوری طبقه ی کارگر را به جامعه ی عمل در آورد.

آزمون نهائی تنوری، تجربه است. گواه غیرقابل انکار بر این که ما تنوری مارکسیستی را به درستی به کار بسته بودیم، این واقعیت است که رویدادهائی که ما هم اکنون در آن شرکت می جوئیم، و حتی روش های شرکت ما در آن در خطوط اساسی شان ۱۵ سال قبل پیش بینی شده بود.

مقاله ای را که نشریه پارسی ناشه اسلَوو Nashe Slova ((کلام ما)) به تاریخ ۱۷ اکتبر ۱۹۱۵ تحت عنوان "مبارزه در راه قدرت"، چاپ کرد، به صورت ضمیمه ای تجدید چاپ می کنیم.

این مقاله هدفی جدلی داشت و نقدی بود بر "نامه" پروگراماتیکی که از طرف رهبران منشیویک ها به "رفقائی که در روسیه اند" خطاب شده بود. از آن ما چنین نتیجه گرفتیم که انکشاف مناسبات طبقاتی در خلال ده سال متعاقب انقلاب ۱۹۰۵ امید منشیویک ها را به دموکراسی بورژوائی هر چه بیشتر تضعیف کرده و بنابر این روشن است که سرنوشت انقلاب روسیه بیش از پیش با مسأله ی دیکتاتوری پرولتاریا پیوند خورده است... در برابر جنگ افکار کلیه ی این سالیان گذشته، انسان واقعاً باید خشک مغز باشد که از "ماجراجوئی" انقلاب اکتبر سخن براند!

در صحبت از طرز برخورد منشیویک ها نسبت به انقلاب، نمی توان از انحطاط منشیویکی کائوتسکی سخنی نگفت. وی اکنون در "تئوری های" مارتف، دن، و تسرتلی^(۱) تجلی انحطاط سیاسی و تئوریک خود را باز می یابد. پس از اکتبر ۱۹۱۷، ما از کائوتسکی چنین شنیدیم که اگر چه تسخیر قدرت سیاسی به دست طبقه ی کارگر باید تکلیف تاریخی حزب سوسیال دموکرات در نظر گرفته شود، مع الوصف، از آن جا که حزب کمونیست روسیه از طریق به خصوص و مطابق برنامه ی زمانی به خصوصی که کائوتسکی برایش تعیین کرده بود به قدرت نرسیده بود، جمهوری شوراها می باید برای تصحیح به کرنسکی، تسرتلی و چرنف سپرده شود. انتقاد ارتجاعی و مولاورانه کائوتسکی برای آن رفقائی که از دوره ی اولین انقلاب روسیه هوشیارانه گذشته، و مقالات ۱۹۰۶-۱۹۰۵ کائوتسکی را خوانده بودند می باید بسیار

غیرمترقبه تر بوده باشد. در آن زمان کائوتسکی (صحیح است که تا حدودی تحت نفوذ مفید روزا لوکزامبورگ) کاملاً می فهمید و قبول داشت که انقلاب روسیه به علت سطحی که مبارزه ی طبقاتی در خود کشور به آن رسیده بود و به علت تمامی اوضاع بین المللی نمی تواند به جمهوری بورژوا-دموکراتیک خاتمه یابد، بلکه باید ناچاراً به دیکتاتوری پرولتاریا بینجامد. کائوتسکی در آن زمان به صراحت از حکومتی کارگری با اکثریتی سوسیال-دموکراتیک سخن می گفت. این تصور که مسیر واقعی مبارزه ی طبقاتی را تابع زد و بندهای متغیر وسطی دموکراسی سیاسی قرار دهد به فکر او حتی خطور نکرده بود.

در آن زمان، کائوتسکی می فهمید که انقلاب برای نخستین بار شروع به برانگیختن میلیون ها دهقان و خرده بورژوازی شهری خواهد کرد، و آن هم نه همه یک باره، بلکه به تدریج، و قشر به قشر، چنان که وقتی مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی سرمایه دار به اوج خود می رسد، توده های وسیع دهقان هنوز در سطحی ابتدائی از تکامل سیاسی قرار دارند و به احزاب سیاسی بینابینی رأی می دهند. این انعکاسی است از عقب ماندگی ها و تعصبات طبقه ی دهقان. کائوتسکی در آن موقع می فهمید پرولتاریا که به پیروی از منطق انقلاب به طرف تسخیر قدرت پیش می رود، نمی تواند به دل خواه این کار را به مدت نامعلومی به تعویق اندازد، زیرا که با این خودداری صرفاً میدان را برای ضدانقلاب خالی می کند. کائوتسکی در آن زمان می فهمید که، پس از تسخیر قدرت انقلابی، پرولتاریا سرنوشت انقلاب را در هر لحظه تابع حالات گذرای کم-آگاه ترین توده ها که هنوز بیدار نگشته اند، نخواهد ساخت. بلکه برعکس قدرت سیاسی ای را که در دست خود متمرکز

کرده است به دستگاه نیرومندی برای روشن گری و سازمان دهی همین توده های دهقان عقب مانده و نادان تبدیل خواهد کرد. کائوتسکی می فهمید که انقلاب روسیه را انقلابی بورژوا خواندن و در نتیجه تکالیف آن را محدود ساختن، به معنای عدم فهم هر آن چیزی است که در دنیا می گذرد، هم دوش با مارکسیست های انقلابی روسی و لهستانی، وی به درستی قبول داشت که چنان چه پرولتاریای روسیه قبل از پرولتاریای اروپا قدرت را به دست گیرد، از موقعیت خود به مثابه ی طبقه ی حاکمه نه در جهت تسلیم سریع موضع خود به بورژوازی، بلکه در جهت ارائه کمک قدرتمندی به انقلاب پرولتری در اروپا و سراسر جهان استفاده خواهد کرد. تمامی این چشم اندازهای جهانی، مُلهم از روحیه اصول مارکسیستی، نه توسط کائوتسکی تابع این گشته بود که دهقانان در انتخابات به اصطلاح مجلس مؤسسان در نوامبر و دسامبر ۱۹۱۷ چگونه و به چه کسی رأی خواهند داد و نه توسط ما.

اکنون، یعنی زمانی که چشم اندازهای مطروحه در ۱۵ سال پیش، به واقعیت تبدیل شده اند، کائوتسکی از اعطای برگ گواهی ولادت به انقلاب روسیه سرباز می زند، به این دلیل که تولد آن مطابق مقررات در دفتر سیاسی بورژوا-دموکراسی به ثبت نرسیده است. چه واقعیت شگفت انگیزی! چه تحقیر باور نکردنی مارکسیزم! به کمال انصاف می توان گفت این قضاوت مبتذل در مورد انقلاب روسیه توسط یکی از بزرگ ترین نظریه پردازان بین الملل دوم، بیان حتی زنده تری است از انحطاط این بین الملل تا رأیی که به اعتبارات جنگ در ۴ اوت ۱۹۱۴ داده شد.

در طی چندین دهه کائوتسکی عقاید انقلاب اجتماعی را پروراند و اشاعه داد، اکنون که این عقاید صورت واقعیت یافته اند، کائوتسکی در مقابل آن

وحشت زده عقب می نشینند. از قدرت شورائی روسیه هراسان می گردد و برخورد خصمانه ای نسبت به جنبش نیرومند پرولتاریای کمونیست آلمان پیش می گیرد. کائوتسکی درست به مانند آموزگار بینوائی است که طی سالیان مدید وصف بهار را برای شاگردانش در داخل چهار دیواری کلاس های خفقان آور تکرار کرده و وقتی سرانجام، در پایان روزگار آموزگاریش، به هوای آزاد قدم می نهد، بهار را نمی شناسد، خشمگین می شود (تا آن جا که برای این آموزگار خشمگین شدن میسر باشد) و سعی می کند ثابت نماید که بهار بهار نیست، بلکه فقط بی نظمی عظیمی در طبیعت است، زیرا که برخلاف قوانین تاریخ طبیعی صورت گرفته است، لیکن کارگران حتی به معتبرترین آموزگاران اعتماد نمی کنند، بلکه به نوای بهار اعتماد دارند!

ما، پیروان مارکس، هم دوش با کارگران آلمان، به اعتقاد خود پا برجائیم که بهار انقلاب، کاملاً مطابق با قوانین طبیعت اجتماعی، و در عین حال مطابق با قوانین تنوری مارکسیستی، فرارسیده است. چرا که مارکسیزم، ترکه ی آموزگار که ما فوق تاریخ ارتقاء یافته باشد نیست، بلکه تحلیلی اجتماعی است از راه ها و وسائل آن فراشد تاریخی که واقعاً در جریان است.

در متن دو اثر ۱۹۰۶ و ۱۹۱۵ تغییری نداده ام. ابتدا خیال داشتم یادداشت هائی به متن اضافه کنم که آن را با آخرین وقایع تاریخی مطابق سازد، ولی پس از مطالعه ی آن این قصد را کنار گذاشتم. اگر می خواستم وارد جزئیات گردم، می بایست حجم کتاب را دو برابر می کردم و در حال حاضر وقت چنین کاری ندارم. علاوه بر این چنان کتاب "دو طبقه ای" برای خواننده آسان نخواهد بود. و از همه مهم تر این که به عقیده من جریان عقاید، از نقطه نظر شاخه های اصلی آن، بسیار نزدیک به شرائط زمان ما است و خواننده ای

که زحمت آشنائی جامع تر با این کتاب را به خود هموار می سازد به آسانی می تواند تشریحات این کتاب را با اطلاعات لازمی که از تجربه انقلاب کنونی اتخاذ می کند تکمیل کند.

ل- تروتسکی

۱۲ مارس ۱۹۱۹. کرملین